پاسخی به نقد سه گفتار سفینه ـ علی اصغر دهدشت، حسین محمدی فام، سید مجید نبوی، زینب اقارب پرست
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال شانزدهم، شماره ۶۲ «ویژه قرآن و حدیث: پیوند ناگسستنی»، بهار۱۳۹۸، ص ۱۰۸-۱۳۳

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

پاسخی به نقد سه گفتار سفینه

علی اصغر دهدشت*
حسین محمدی فام**
سید مجید نبوی***
زینب اقارب پرست****

چکیده: در پی نقد جناب محسن موسی‌وند بر سه مقاله سفینه، پاسخ‌هایی بر این نقدها در این مقاله می‌آید. در این پاسخ‌ها تلاش بر این است که در فرآیند گفتگویی سازنده، آموزه‌های قرآن بسندگی بهتر تبیین شده و برخی از ابهام‌ها برطرف شود.

کلیدواژه‌ها: قرآن بسندگی - نقد و بررسی؛ موسی وند، محسن - نقد مقالات؛ تبیین قرآن-مبانی و روشها.

*. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
**. دکترای تخصصی رشته قرآن و حدیث hosseinfam110@gmail.com
***. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث majidnabavi1366@gmail.com
****. کارشناس ارشد تفسیر اثری zagharebparast@yahoo.com

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

مقدمه

در شماره‌های پیشین سفینه مقالاتی در باب قرآن بسندگی منتشر شد. جناب محسن موسی‌وند نقدی بر سه مقاله نوشت که عیناً و بدون هیچ‌گونه تصرف یا ویرایش در همین شماره سفینه درج شده است. اینک سه پاسخ بر سه بخش نقد ایشان در پی می‌آید؛ بدین امید که این گونه گفتگوهای علمی، سازنده و مفید باشد و دری بر روی حقیقت بگشاید. توضیح اینکه بخش اول این گفتار، نوشتهٔ آقای دهدشت، بخش دوم نوشتهٔ آقایان محمدی فام و سید مجید نبوی؛ و بخش سوم نوشتهٔ خانم زینب اقارب پرست است.

بخش اول: پاسخ به نقد مقاله آقایان رحیمیان و ابطحی

در خصوص نقدهای برادر ارجمند جناب آقای دکتر موسی‌وند ضمن مطالعه مقاله و نیز نقدهای ایشان مطالبی را در نظر داشتم که به ترتیب شماره گذاری به ایشان تقدیم می‌کنم و امیدوارم باعث تحکیم علایق برادرانه و مایه تضارب آرای دوستانه با هدف درک بهتر از دین خدا و گسترش بستر مطالعاتی شود که نهایتا اسباب رضایت الهی را فراهم آورد.

درباره نقد ۱

اولاً: وقتی از یک اصطلاح شناخته شده تعریف خاصی ارائه نمی‌شود به معنای بهره‌گیری نویسنده از معنای شناخته شده و عرفی و متداول آن است و اگر چنین تعریف خاصی ارائه نشود نمی‌توان بر او خرده گرفت، مگر آنکه نشان دهیم در استفاده از آن واژه انحرافی از معنای عرفی آن رخ داده است.

ثانیاً: با مراجعه به عرف عام و نیز عموم تفاسیر فریقین مشاهده می‌کنیم که از واژه تبیین اراده همان را اراده کرده‌اند.

ثالثاً: در جای جای مقاله، می‌توان آنچه را نویسنده از واژه "تبیین" اراده کرده

است به وضوح مشاهده کرد. برای نمونه:

۱. در چکیده "حق بیان و توضیح" را برای آورنده قرآن مفروض گرفته است.

۲. در نقل قول از یوسف شعار که هرگونه احتیاج به مبین را نفی کرده است، نوشته شده که گوینده نباید سخنانش محتاج به "تفسیر و توضیح" باشد. و این یعنی موضوع بحث، معقول و مجاز بودن "تفسیر و توضیح" کلام ربانی است نه غیر آن.

۳. در شرح قول ابوالفضل برقعی آنجا که نوشته است: "شیوه استدلال به گونه‌ای است که نه تنها عرصه را بر مفسران تنگ می‌کند بلکه هرگونه "مبینی" را برای قرآن منتفی می‌سازد" و نیز "وجود مبین را مستلزم عجز الهی در ارائه مقاصد خود می‌پندارد" که به خوبی گویای منظور نویسنده از واژه مبین به معنای "تفسیر کننده" و "شرح دهنده مقصود" است.

لذا مطالعه اجمالی مقاله ما را به منظور نویسنده از واژه "مبین" رهنمون می‌شود و ضرورتی در "تعریف دقیق" واژه مبین باقی نمی‌ماند.

درباره نقد ۲

اولاً:

ای کاش ناقد محترم آن جایی که نویسنده مقاله را به بی‌توجهی به معنا و جایگاه "اکبر و اصغر" در حدیث ثقلین تنبیه می‌کرد، منظور خود یا منظور رسول خدا را از دو واژه "اکبر" و "اصغر" تبیین می‌کرد تا نگارنده این سطور را به چنین پرسشی از خود ایشان وا نمی‌داشت.

آیا معرفی قرآن به معنای ثقل اکبر بدین معناست که عترت بنا بر حکم اصغریت حق دخالت در تبیین آیات قرآن را ندارند؟ آیا بدان معناست که دامن قرآن، بنا بر حکم اکبریت، منزه از تبیین عترت علیهم‌السلام است؟ توجه کنیم که نویسنده مقاله دقیقا قصد بیان چنین جایگاهی برای عترت علیهم‌السلام دارد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

به مناسبت فهم تناسب دو واژه اکبر و اصغر با شأن تبیین قرآن از جانب عترت علیهم‌السلام، نگاهی به میراث حدیث شیعه می‌افکنیم.

هر چند عنوان ثقل اکبر و ثقل اصغر در منابع قرون چهارم و پنج و ششم و پس از آن دیده می‌شود، ولی قدیمی‌ترین منابعی که ترکیب واژگان "ثقل" با "اکبر و اصغر" در آنها دیده می‌شود به آثار قرن سوم و چهارم باز می‌گردد:

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۲. بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار

۳. الغیبة ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم نعمانی از سوی دیگر در این آثار، نسبت میان قرآن به عنوان ثقل اکبر و عترت علیهم‌السلام به عنوان ثقل اصغر با تعبیر زیر بیان شده است:

۱. أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّى يَرِدَا عَلَيّ الْحَوْضَ كَإِصْبَعَيّ هَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبّابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ- وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبّابَتِهِ وَ الْوُسْطَى- فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ (تفسیر قمی)

۲. هُمَا حَبْلُ اللّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللّهِ عَزّ وَ جَلّ مَا إِنْ تَمَسّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلّوا سَبَبٌ مِنْهُ بِيَدِ اللّهِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ (الغیبه)

۳. إن الله جعل ولايتنا أهل البيت قطب القرآن، و قطب جميع الكتب، عليها يستدير محكم القرآن،... و قد أمر رسول الله أن يقتدى بالقرآن و آل محمد (عیاشی)

۴.وَ كُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مُبَيّنٌ عَنْ صَاحِبِهِ مُوَافِقٌ لَهُ (روضه الواعظین)

۵. يَشْهَدُ الثّقَلُ الْأَكْبَرُ لِلثّقَلِ الْأَصْغَرِ وَ يَشْهَدُ الثّقَلُ الْأَصْغَرُ لِلثّقَلِ الْأَكْبَرِ كُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُلَازِمٌ لِصَاحِبِهِ غَيْرُ مُفَارِقٍ لَهُ (بشاره المصطفی)

توجه به منابع فوق چه به عنوان مثبت و چه مؤید، اگر شرح و تبیینی از واژگان اکبر و اصغر به دست ما ندهد دست کم ما را به این اطمینان می‌رساند که مقام تبیین و تفسیر و شرح و فهم نهایی مقاصد آیات را نمی‌توان از عترت زائل کرد

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

بدان دلیل که آنها اصغرند و قرآن اکبر. و لذا نمی‌توان نویسنده مقاله را به دلیل چنین استفاده‌ای از حدیث ثقلین به بی‌توجهی یا غفلت یا چیزی چون مغالطه، چه فاحش و چه غیر فاحش توصیف کرد.

ثانیاً:

ناقد گرامی حتما توجه دارند که فرق است میان دو مقام ثبوت و اثبات. آنچه در مقاله گفته شده در حوزه مقام ثبوت است یعنی آیا اساسا شأن عترت در تبیین قرآن وجود دارد یا خیر؛ چگونگی دستیابی ما به آن محتوا، موضوع دیگری است که پس از فهم وجود اصل جایگاه، باید بدان پرداخت و سوالات را یک به یک پاسخ داد. لذا طرح سوال در حوزه چگونگی دستیابی به آن محتوا، موجب بطلان اصل جایگاه عترت نسبت به کتاب نمی‌شود.

درباره نقد ۳

اولاً:

توجه ناقد محترم را به دقت در مقاله و نیز نقل قولها جلب می‌کنم. اگر استناد سخن ناقد به کتاب اخباری‌گری آقای ابراهیم بهشتی است، ایشان در صفحه ۲۲۳ کتاب خود از سه نفر نام می‌برد که ناقد احترم به دو نفر آنها، عبدالله بن صالح سماهیجی و صدر الدین قمی همدانی، اشاره کرده‌اند. ایشان آنها را به نفی حجیت همه آیات قرآن متهم می‌کند. آیا حجت ندانستن آیات به معنای رمز و معما تلقی کردن آیات است؟ راقم این سطور به کتابهای آن دو نفر دسترسی نداشت و آقای بهشتی از نفر سومی به نام سید میرزا جزایری صاحب کتاب جوامع الکلم نام می‌برد و در پاورقی به کتاب الانوار النعمانیة ارجاع می‌دهد.

صاحب کتاب اخباری‌گری در اینجا دچار اشتباهاتی می‌شود که در جای خود باید بدان پرداخت، ولی مهم اینجاست که سید نعمت الله جزایری در الانوار النعمانیة

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

می‌نویسد:

ذهب بعض مشائخنا المحققین الی ان القرآن کله متشابه بالنسبة الینا... (الأنوار النعمانیة، ج۱ ص ۲۲۳)

ان تفسیر القرآن لا یجوز الا بالاثر الصحیح عن النبی صلّی اللّه علیه و آله او عن الائمة علیهم السّلام (همان)

آیا اگر کسی آیاتی از قرآن را متشابه بداند این به معنای رمز و معما دانستن قرآن است؟

او همچنین در کتاب «منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات» نظر اخباریان را در برابر نظر عده‌ای قرار می‌دهد که بدون ملاحظه روایات فراوان معارض با فهم آنها از آیه و با کنار گذاشتن آن روایات کثیر متعارض، به اخذ مستقیم احکام از متن قرآن می‌پردازند و می‌نویسد اخباریان در مخالفت با آنها آیات قرآن را متشابه می‌دانند، بطوری که می‌گوید: نمی‌توان حکمی را از آیه قرآن بدون دلالت اخبار به دست آورد.

«فی أخذ الأحکام من القرآن ذهب المجتهدون رضوان اللّه علیهم الی الجواز و أخذوا الأحکام منه و طرحوا کثیرا من الروایات المعارضة له و دونوا آیات الأحکام و استنبطوا منها ما أداهم الیه أمارات الاستنباط و اما الأخباریون قدس اللّه ضرائحهم فذهبوا الی ان القرآن کله متشابه بالنسبة إلینا و انه لا یجوز لنا أخذ حکم منه الا من دلالة الاخبار علی بیانه» (منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات، ص ۴۸)

به نظر می‌رسد ناقد محترم هم موافق نباشند که قائلان به وجود آیات متشابه در قرآن به رمز و معما شمردن قرآن متهم شوند.

ثانیاً: توجه ناقد محترم را به مطالعه نوشته‌های برخی قرآنیان دعوت می‌کنم تا روشن شود نویسنده مقاله چرا از عبارات رمز و معما یاد کرده و نه تنها از آن برائت جسته، بلکه اضافه کرده که بعید است چنین سخن واضح البطلانی، صاحب فهیمی داشته باشد. همانطور که نویسنده مقاله تبیین کرده است، منظور از رمز و معما بودن

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

قرآن این است که نمی‌توان از جملات آن معنایی فهمید.

چنین برداشتی در عبارات قرآنیون بخوبی قابل مشاهده است. اگر کسی قایل به وجود آیات متشابه در قرآن باشد از او به عنوان کسی که قرآن را رمز و معما شمرده است یاد می‌کنند. برقعی می‌گوید: «تمام آیات قرآن، حتی متشابهاتش روشن و واضح و همه کس فهم می‌باشد، ... پس قرآن معما و مشکل و رمز نیست» (برقعی، تابشی از قرآن)

وقتی سخن از مراجعه به پیامبر در تبیین آیات قرآن به میان می‌آید قرآنیان این معنا را معادل نامفهوم بودن عبارات عربی قرآن تلقی می‌کنند، گویی که اساسا قرآن به زبانی غیر عربی نازل شده که مردم مکه هیچ گزاره معناداری از آن دریافت نمی‌کنند. نویسنده برای پرهیز از چنین برداشتی از کلام خود، در آغاز متذکر می‌شود که در نگاه وی قرآن رمز و معما و عبارات گنگ و بی‌ربط و نامفهومی که هیچ گزاره معناداری را به دست یک عرب زبان نمی‌دهد نیست، بلکه مقصود چیز دیگری است که در ادامه به تبیین آن می‌پردازد.

در نگاه برخی قرآنیان، همانطور که حروف مقطعه امروزه رمزی میان خالق و مخلوق تلقی می‌شود، قبول شأن تبیین قرآن همه آیات قرآن را به وادی حروف مقطعه می‌برد و گویی با زبان دیگری با عراب سخن گفته شده است و شأن تفسیر ظاهر آیات توسط پیامبر به معنای غیر عربی و نامفهوم شدن قرآن شمرده می‌شود. عبارت برقعی چنین است: «چگونه ممکن است تمسک به کتاب کرد با اینکه غیر مفهوم باشد.» (همان، ص ۲۸)

گفته شده است که: این حروف از رموز قرآن می‌باشد و نشانهٔ رمزی خصوصی بین خدا و پیغمبر است. اما چنین سخنی را قرآن تأیید نمی‌کند و برعکس، قرآن خود را کتابی عمومی می‌داند و بیانش را بیانی صریح و روشن معرّفی می‌کند. این

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

قرآن به زبان عربی روشن است.

هنگامی که قرآن بر ترتیب لسان عرب مفهوم شد مسلماً ظاهر قرآن نیز دانسته می‌شود.

درباره نقد ۴

به نظر می‌رسد ناقد محترم تصور کرده است که مقاله، در صدد انکار حجیت ظواهر آیات است، در حالی که آنچه از مقاله برداشت می‌شود، تصریح بر رویه‌ای است که در میان همه مسلمانان برقرار بوده و هست و آن اعتنا به تفسیر پیامبر و حجت دانستن کلام رسول خدا در شرح و بسط آیات قرآن است.

می‌توان در این باره به کلام مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۴۴ سوره نحل و در توضیح معنای واژه تبیین توجه کرد:

«و فی الآیة دلالة علی حجیة قول النبی فی بیان الآیات القرآنیة، و أما ما ذکره بعضهم أن ذلك فی غیر النص و الظاهر من المتشابهات أو فیما یرجع إلی أسرار کلام الله و ما فیه من التأویل فمما لا ینبغی أن یصغی إلیه»

این آیه دلالت دارد بر حجیت قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیان آیات قرآن و تفسیر آن، چه آن آیاتی که نسبت به مدلول خود صراحت دارند و چه آنهایی که ظهور دارند، و چه آنهایی که متشابهند، و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند، بیان و تفسیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه آنها حجت است.

ایشان همچون سایر علمای شیعه و البته بسیاری از علمای اهل تسنن با پذیرش شأن پیامبر در تفسیر آیات حجیت کلام آن حضرت را پذیرفته‌اند. البته تفاوتهایی در دیدگاه علما در گستره این حوزه وجود دارد که باید در جای خود بدان پرداخت. حال وقتی بنا شد کلام رسول خدا را در تفسیر آیات قرآن حجت بدانیم، اگر برداشت اولیه ما هماهنگ نبود با آنچه رسول خدا فرموده‌اند، اولی است که برداشت

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

خود را اصلاح کنیم تا آنکه کلام مبین قرآن را تخطئه کنیم.

درباره نقد ۵

البته در اینکه قرآن را کلامی مبهم و گنگ معرفی نمی‌کنیم شکی نیست. اما اگر معنای ابهام، همان طور که ناقد محترم اشاره فرموده‌اند "ابهام معنایی و مفهومی" باشد، باید همگی به پاسخ این سوال بیندیشیم که ما در این دوران از حروف مقطعه چه معنای محصل و چه مفهوم واضحی را دریافت کرده و ارائه می‌دهیم و چگونه آن را ترجمه می‌کنیم و علی رغم همه تلاشهای مبارکی که در این زمینه به عمل آمده، با کدام میزان، آن را یک گزاره معنادار برای خود تلقی می‌کنیم؟

درباره نقد۶

سخن در معقول بودن مدلهای متفاوتی است که خداوند می‌تواند مطابق هر یک تکلیف بشر را به او برساند. لذا اگر مثلاً فردی چون ابوالفضل برقعی تبیین کلام خدا توسط رسولش را بر نمی‌تابد و آن را نقض کمال خدا تلقی می‌کند، می‌توان به او یادآور شد که در کنار معقول بودن کتاب مستقل از هر تبیینی، می‌توان وجود مبین برای کتاب خدا را هم به عنوان یک مدل معقول پذیرفت و نیز پذیرفت که اساسا خداوند به موازات کلام خود تکالیفی را از طریق رسولش به بندگان ابلاغ کند. لذا به چه دلیل راه القای احکام و تکالیف و حقایق را منحصر در مدلی می‌کنیم که حصر عقلی بر آن مترتب نیست.

درباره نقد۷

وابسته بودن حجیت دو منبع نسبت به هم یا استقلال در حجیت هر یک، هیچ منع عقلی ندارد و هیچ حصری در معقولیت یکی به نفع یا ضرر دیگری ایجاد نمی‌کند و عقلا مایه تفاخر یکی بر دیگری نیست. اتفاقاً آنچه از عبارات مقاله بدست خواننده می‌رسد، معقولیت همه این موارد است بطوری که گوینده حکیم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

می‌تواند هر یک از این مدلها را به اقتضای حکمتش برگزیند.

درباره نقد ۸

چگونگی انعکاس اعجاز قرآن در متن آن بحثی است که در موضوع اعجاز باید بدان پرداخت، اما آنچه قرآنیان در انکار شأن ثقلین در تبیین قرآن بدان تکیه می‌کنند، همه فهم بودن قرآن است. (سنگلجی، کلید فهم قرآن، ص ۲۹)

در خلال سطور مقاله می‌بینیم که این تلقی قرآنیان به چالش کشیده شده است. بنا بر منطق قرآنیان عاملی که ما را بر معجزنشان بودن قرآن عارف می‌کند، همو باعث می‌شود بطور کامل بر همه پیامهای رسیده در قرآن عارف و آگاه شویم؛ بدین صورت که اولا بر تمامی پیامهای الهی قرآن و همه آنچه در قالب قرآن قرار بوده به بشر برسد مطلع شویم و سپس با سنجش آن پیامها، به گونه‌ای خاص دریابیم که ارسال کننده این معانی و پیامها خداوند متعال بوده است.

بنا بر آنچه قرآنیان بدان تکیه کرده‌اند، قایل شدن به بی‌خبری از حتی بخشی از آیات قرآن، درک و دریافت اعجاز کتاب الهی را تهدید می‌کند و الهی بودن آن را به خطر می‌اندازد. با نگاهی اجمالی به واقعیت مسلمانان این سوال را به ذهن می‌آورد که آیا هیچ یک از مردم مکه و مدینه اعم از مشرک و منافق و مسلمان نبوده است که در فهم یکی از آیات قرآن دچار نافهمی یا بدفهمی شده باشد؟ و آیا هم او نمی‌توانست با تکیه بر بدفهمی خود به جنگ اعجاز قرآن برود و پیروز بازگردد؟ با چه اطمینانی می‌توان گفت که مثلا "حروف مقطعه" برای مخاطبان دعوت پیامبر مانند آفتاب نیمروز آشکار و واضح بوده است، چرا که ادعای نافهمی یکی از آیات "حروف مقطعه" مایه تخریب هیمنه اعجاز قرآن می‌شده است.

از این نکته هم نباید غفلت کرد که قرآن تدریجا نازل شده است و هیچ گاه مخاطبان پیامبر همه آیات قرآن را یکجا در دست نداشتند و در این شرایط و با

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

توجه به اینکه می‌دانیم فهم بعضی از آیات قرآن وابسته به فهم بعضی دیگر از آیات قرآن است چگونه ارتباط اعجاز قرآن را با فهم قرآن برقرار نگه می‌دارند؟ چرا که ممکن است فهم دقیق آیه امروز وابسته به آیه‌ای باشد که پیشتر نازل شده. و آیا آیات پیشین لزوما در دسترس همگان بوده است؟ اینها سوالاتی است که بطور طبیعی در برابر کسانی مطرح می شود که اصالت اعجاز قرآن را وابسته به فهم همه قرآن می‌کنند و نقص در فهم بخشی از آیات قرآن را ناقض اعجاز قرآن به شمار می‌آورند.

بخشی از آنچه در مقاله مورد توجه قرار گرفته این است که:

اولاً ادعای فهم همه قرآن و در پی آن تحقق اعجاز قرآن به معنای انکار شأن تفسیری قرآن نیست و ای بسا اموری بیش از محتوای مفهوم قرآن در نزد نبی باشد که مخاطبان موظف به دریافت آن از پیامبر باشند.

ثانیاً با توجه به قطعیت اعجاز قرآن از یک سو و نیز آیاتی همچون حروف مقطعه که اشراف علمی بر آنها محقق نشده از سوی دیگر، ارتباط مستقیم اعجاز با فهم همه قرآن را زیر سوال می برد؛ و در نتیجه نمی‌توان از امر اعجاز ، به عنوان اهرمی برای انکار شأن تبیینی ثقلین استفاده کرد.

درباره نقد ۹

خوب بود اگر ناقد محترم ، آنجا که پذیرفته اند اگر سخنان اهل بیت را مستقیماً از خودشان دریافت کنند، عِدل بودن قرآن با کلام عترت سخن درستی می‌دانند، می‌فرمودند در چنین حالتی درباره اکبر و اصغر بودن قرآن و عترت چه نظری دارند.

آشنایی با دانش حدیث باعث می شود که با موازین اعتبارسنجی میراث حدیثی شیعی آشنا شویم و با توجه به آن موازین تلقی خود را در لزوم یقینی بودن مواریث

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

حدیثی اصلاح کنیم.

درباره نقد ۱۰

اگر اصل تخصیص یا تقیید کلام مایه خدشه در استحکام و مایه تیرگی جلوه آن شود نباید هیچ قیدی را بر عمومات کلام خدا پذیرفت. و اگر اصل تخصیص و تقیید مایه چنین خدشه و کدورتی نمی‌شود نمی‌توان از جانب خود حدی برای آن تعیین کرد و تعیین محدوده در این حوزه بیشتر به سلایق افراد باز می‌گردد. البته این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که فهم مدلی که برای ارائه پیام از جانب خدا اتخاذ شده اولویت دارد بر اینکه به نقد یک مدل به نفع یا ضرر مدل دیگر بپردازیم. به این معنی که اگر دریافتیم که خداوند بخشی از حقایق و احکام را در متن کتابش و بخشی دیگر را در سینه رسول نهاده است، باید بپذیریم که اطلاقات کتاب را با قیود نهفته در سینه رسول خدا جمع کنیم. در مقابل اگر دریافتیم که خداوند مقرر فرموده هر آنچه می‌خواهد به بندگان برساند، در متن کتابش به شکل خودآموز گنجانده و از بیان هیچ بخشی از هیچ حکمی فروگذار نکرده و مردم را به فهمشان واگذاشته است، در آن صورت حق هیچگونه تخصیصی را نمی‌توان برای کسی قایل شد.

درباره نقد ۱۱

اگر مسلمانان بدون هیچ اضافه‌ای ، با آیه "اقیموا الصلاة" مواجه بودند آیا در جهت اقامه صلاة به عنوان یک واژه معنادار در نزد قوم عرب تلاش می‌کردند یا کاملا ساکت و بی‌اقدام می‌ماندند تا اضافه‌ای را دریافت کنند؟ با کدام موازین عقلی می‌توان سکوت و وقوف را در هنگام نزول آیه‌ای همچون "اقیموا الصلاة" نتیجه گرفت؟ با توجه به اینکه مسلمانان به این واقعیت اذعان دارند که آنچه خداوند در آیه "اقیموا الصلاة" اراده فرموده، همین نمازی است که پیامبر با شرایط و مقدماتش

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

تعلیم فرموده‌اند و در میان مسلمانان نمی‌شناسیم کسی را که مقصود دیگری جز نماز تعلیمی پیامبر را در آیه اقیموا الصلاة بجوید. بنا بر این به نظر می‌رسد:

اولاً: خداوند از اقیموا الصلاة نماز شناخته شده را اراده فرموده است و اگر کسی عملی بجز این نماز شناخته شده ادا کند، از او پذیرفته نیست.

ثانیاً: راهی به این مدل از صلاة بجز تعلیم پیامبر نداریم.

نتیجه آنکه فهم اولیه از عبارت "اقیموا الصلاة" حجت نیست و مغایر است با آنچه خداوند از آن اراده فرموده است و خداوند در بیان اقیموا الصلاة چیزی را اراده فرموده که جز با تعلیم رسولش دریافت نمی‌شود. و اینگونه است که حجیت جمعیه محقق می‌شود.

حال چه در حوزه احکام و چه در سایر حوزه‌ها، چه در یک یا دو آیه و چه در آیات بیشتر، آنچه تحقق یافته است حجیتی است که در جمع کتاب و نبی و عترتش علیهم‌السلام قرار گرفته است.

درباره نقد ۱۲

خوب است توجه کنیم که قرآنیان با بیان مکرر آیات تدبر در قرآن به فهمی والاتر از سایر مسلمانان دست یافته‌اند؟ آیا در میان قرآنیانی که به تفسیر قرآن پرداخته‌اند هیچ اختلافی در فهم آیات قرآن رخ نداده است؟ توجه به آیات تدبر در قرآن کدام مشکل را در این بحث حل می‌کند؟ آیا قایل شدن به معلمی رسول خدا در قرآن بدان معناست که هیچ کس مفهوم هیچ آیه‌ای و رابطه میان هیچ دو آیه‌ای را درک نمی‌کند؟ آیا اگر قایل به شأن معلمی و تبیینی رسول خدا نشویم با تدبر در آیات قرآن به مقاصد الهی دست پیدا می‌کنیم؟ سخن در این است که آیا قایل شدن به شأن تبیینی قرآن به معنای انکار آیات تدبر در قرآنست؟ به تعبیر ساده‌تر آیا قایل شدن به شأن معلمان در آموزش و پرورش لزوما به معنای انکار

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

تدبر در کتابهای درسی از جانب دانش آموزان است؟ از سوی دیگر آیا تدبر در آیه پیش از دریافت مقصود گوینده است یا پس از آن؟ آیا ممکن است کسی بگوید پیش از درک معنای آیه در آن تدبر کرده‌ام؟ می‌دانیم که اصل دریافت فهم و معنا و مراد گوینده نام تدبر به خود نمی‌گیرد بلکه آنچه در تدبر در یک امر منتظر آن هستیم تعمیق در فهم و درک جوانب جدید آن امر است.

لذا اگر فهم مراد الهی متکی به شأن تبیینی رسول خداست، در این صورت امر ندبر در طول شأن تبیین پیامبر قرار می‌گیرد نه در عرض و به موازات آن. همچنین در درک عدم اختلاف آیات با یکدیگر ابتدا فهم مراد و مقصود الهی باید دریافت شده و سپس حکم به عدم اختلاف صادر شود. لذاست که نمی‌توان امر تدبر در آیات و کشف عدم اختلاف در آیات را در تزاحم با شأن تبیینی حجت خدا تلقی کرد.

درباره آخرین نقد

مهم در این راه ، پیمودن مسیر مطابق موازین عقل و شرع است. و لذا با پشتیبانی عقل و شرع که فرموده: لا یکلف الله نفسا الا وسعها، باید در مسیری که آن را صحیح تشخیص می‌دهیم قدم بگذاریم و بر خدا توکل کنیم.

بخش دوم: پاسخ به نقد مقالهٔ آقایان محمدی فام و نبوی

پاسخ به مقدمه ناقد:

به نظر می‌رسد منتقد محترم، در مواردی برداشت‌های اشتباهی دارد و در مواردی اشتباهی برداشت کرده و منظور و مقصود نویسندگان را متوجه نشده است و به نقد پرداخته است. قبل از پاسخ بندهای گوناگون، ابتدا نظر دقیق خود را بیان می‌کنیم سپس به بندهای مختلف پاسخ می‌دهیم:

اولاً نویسندگان مقاله بر این باور هستند که آیات قرآن همه در یک سطح نبوده

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

و از نظر کشف معنا و مراد دارای درجه‌بندی و تفاوت هستند. برخی آیات به سادگی فهمیده شده و برخی دارای صعوبت هستند. برخی آیات را همه مردم می‌فهمند و برخی نیازمند دقت بیشتر، تفسیر قرآن به قرآن، دیدن روایات معصومان علیهم‌السلام و غیره هستند. (محمدی فام، نبوی، سفینه، شماره ۵۹، تابستان ۹۷، ص ۱۱۴)

ثانیاً برخی از آیات قرآن دارای عمق معنایی بوده و جدای از بحث معنای باطنی، در معنای ظاهری نیز عمق داشته و ممکن است چند معنا از یک آیه به دست بیاید که همگی صحیح باشند. علامه طباطبائی در المیزان به روایاتی اشاره می‌کند که معنای دومی از آیه ارائه کرده‌اند و معتقد است برخی از آنها موجب بسط معنایی آیه (نفیسی شادی، علامه طباطبایی و حدیث، ص۱۲۰)، برخی لازمه معنا (طباطبایی محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج۱۶، ص ۱۶۴) و برخی تفسیر به نتیجه آیه هستند. (همان، ج۸ ص ۱۹) به همین سبب ممکن است معنای آیه‌ای روشن باشد؛ اما روایتی معنای دومی از آیه را ارائه کند فلذا در برخی آیات ممکن است معنای اولی برای همه قابل کشف باشد و معناهایی نیز با کمک روایات معلوم گردد.

ثالثاً براساس همین مطلبی که در بالا ذکر شد، معتقدیم به این گفتار استاد جوادی آملی که «کل قرآن روشن است.» (محمدی فام، نبوی، سفینه، شماره ۵۹، تابستان ۹۷، ص۱۱۹) اما این روشنی را نیز دارای سطح و درجه می‌دانیم. یعنی آیه‌ای روشن است و نامفهوم نیست ولی با دیدن روایت ذیل آن، معنا برای ما روشن‌تر می‌گردد.

رابعاً می‌دانیم که آیات قرآن و البته هر متنی یک معنای استعمالی و یک مراد جدی دارد. معنای استعمالی همان است که از لفظ دریافت می‌شود و مراد جدی آن است که پس از فحص از قرائن روشن می‌گردد و درباره آیات قرآن، روایات یکی از مهمترین قرائن منفصل هستند. (بابایی، علی اکبر و دیگران، روش‌شناسی تفسیر، ص ۲۳) حال سخن ما در مقاله این بود که معنای استعمالی ممکن است براحتی به دست

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

بیاید ولی کشف مراد جدی در برخی موارد نیازمند وجود روایات است. به تعبیر دقیق‌تر اگر قرائنی برای آیه‌ای وجود نداشته باشد همان معنای استعمالی به عنوان مراد جدی محسوب می‌گردد اما اگر قرینه و من جمله روایتی وجود داشت، ممکن است مراد جدی کشف گردد و همان ملاک باشد. پس نه اینگونه است که برقعی پنداشته که همه قرآن معنایش روشن است و ما محتاج تفسیر و روایات تفسیری نیستیم و نه اینگونه است که فهم همه آیات متوقف بر کشف مراد جدی باشد و آن نیز فقط در روایات قابل کشف باشد.

با این مقدمه به سراغ نقدهای گفته شده و پاسخ آن‌ها می‌رویم:

جواب نقد ۱) عبارت مقاله ما به فهم اختصاصی قرآن به معصومین اشاره ندارد. هم دوران اخباری‌گری و هم دوران اتهام به اخباری‌گری به پایان رسیده است و این گونه نقدها نیز نخ نما شده است. امروزه در مجامع علمی، کسی سخن از فهم انحصاری معصومین نسبت به قرآن سخن نمی‌گوید. ما نیز در مقاله، از فهم انحصاری سخن نگفتیم و در صدد اثبات فهم انحصاری نبودیم. علاوه بر این، ما در ادامه همین جملاتی که منتقد به عنوان نقد آورده است اینگونه در مقاله نوشته-ایم: «ثانیاً پرواضح است که قرآن در مجموع قابل فهم بوده و در روایات نیز مبهم دانستن قرآن بسیار مذمت شده است. در حدیث داریم که «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْكِتَابَ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۹۲): هر کس گمان کند کتاب خداوند مبهم است، به راستی هلاک گشته است.»

منتقد گفته: «اگر مرادشان این است که فهم قرآن مختص معصوم است»، متاسفیم که منتقد براساس «اگر» به نقد پرداخته؛ و جملات مقاله را به طور کامل نخوانده است و یا به آن توجه کامل نداشته است. نقد «اگری» نقد علمی و روشمند در مجامع علمی نمی‌باشد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

همچنین برقعی می‌گوید: «قرآن به دلیل روشن بودن بی‌نیاز از تفسیر و روایات تفسیری است». ولی ما می‌گوییم این روشن بودن دلیل بر بی‌نیازی از روایات تفسیری و کلام معصومان نیست، زیرا قرآن دارای مراتب عمیق‌تری از معناست که در سینه اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد؛ خود قرآن در آیه فوق به این تصریح فرموده و حضرات امامان نیز در روایاتی خود را مصداق این آیه معرفی کرده‌اند؛ پس ما برای کشف معانی عمیق‌تر و دقیق‌تر آیات و روشن‌تر شدن معانی آیات قرآن باید به در خانه اهل بیت علیهم‌السلام رفته و از اقوال تفسیری شان غافل نگردیم.

جواب نقد۲) این نقد چند بخش دارد که به ترتیب پاسخ داده می‌شود:

الف) اولاً ادبیات غیر علمی منتقد محترم جای تعجب داشته و اتهام شعبده‌بازی به نویسندگان یک مقاله علمی دور از ادب می‌باشد. حتی اگر صرفا قرآن را قبول داشته باشیم قرآن کریم در سوره اسراء آیه ۵۳ می‌فرماید: «وَ قُلْ لِعِبادي يَقُولُوا الَّتي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبيناً.» آیا اتهام شعبده‌بازی به نویسندگان مقاله، مصداق قول احسن می‌باشد؟ البته این گونه تند سخن گفتن در میان قرآنیون رواج دارد. برای مثال برقعی می‌گوید: «مرحوم ابن تیمیه راست گفته که علمای شیعه: «أجهل الناس وأكذب الناس.» (برقعی، بررسی علمی در احادیث مهدی، ص۱۱۹) در مورد مبلغان دینی و حوزوی‌ها می‌گوید: «... بدترین دشمن قرآن مقدّسین می‌باشند.» (برقعی، تابشی از قرآن (چاپ عربستان)، ج۱، ص۱۱۱) در جای دیگر نسبت به شیخ کلینی و علامه مجلسی اهانت کرده و می‌نویسد: «نمی‌دانم چرا کلینی یا مجلسی خود را دوستدار علی معرّفی می‌کنند، در حالی‌که واقعاً دشمن آن حضرت‌اند...» (برقعی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص۴۹۳) در آثار برقعی اهانت و طعن به شیخ صدوق نیز دیده می‌شود. او پس از اشاره به جریان جعل احادیث و اصرار بر عالم و باسواد نبودن کاتبان و راویان احادیث، شیخ صدوق را مثال می‌زند و او را کاسبی در قم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

که برنج‌فروشی می‌کرده معرفی می‌کند و می‌گوید که او دفتری داشته که هر خبری را از کسی که او را فرد خوبی می‌پنداشته، گرفته و در دفترش درج می‌کرده است، لذا در آثارش اشتباهات فراوانی دیده می‌شود. (همان، ص۶۳ تا ۶۵) همچنین برقعی در کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، برخی راویان شیعی را احمق و برخی دیگر را کاذب خوانده است. بررسی اهانت‌ها و سخنان تند جریان قرآنیون می‌تواند موضوع تحقیقی جداگانه باشد.

همچنین نوع لحن منتقد، نشان‌دهنده جانبداری از مرحوم برقعی است. درباره برقعی و افکار او مقالات متعددی توسط نویسندگان این مقاله درحال نگارش است که ان شاء الله به زودی به چاپ خواهد رسید.

ثانیاً ایشان گفته است که ما مدعی هستیم قرآن قابل فهم است ولی ملازمه بین «فهم قرآن» و «فهم مراد جدی خداوند» را منکر شده ایم! پاسخ این مطلب در مقدمه این نوشتار به وضوح آمده است. ما معتقدیم قرآن قابل فهم است و فهم نیز دو بخش دارد: یکی فهم مراد استعمالی و دیگری فهم مراد جدی. لزوما فهم یک آیه مستلزم کشف مراد جدی نیست و ممکن است به دلیل عدم وجود قرائن، همان مفاد استعمالی مراد آیه باشد و همچنین لزوما کشف مراد جدی یک آیه مستلزم وجود روایت نیست زیرا روایات یکی از قرائن هستند و ممکن است آیه‌ای با قرائن دیگری مراد جدی پیدا کند.

ب) ما دنبال بازی با کلمات نیستیم و می‌گوئیم فهم از آیه دارای مراتب است و ممکن است کسی آیه‌ای را بطور صحیح بفهمد (مراد جدی را هم کشف کرده باشد)؛ ولی از آنجا که قرآن به فرموده امام علی علیه‌السلام دریایی عمیق است (شریف رضی، محمد، نهج البلاغه ص۳۱۵)، پس از رجوع به روایات به فهمی عمیق‌تر دست یابد که هر دو فهم هم صحیح باشد و فهم دوم از عمق بیشتری برخوردار باشد. منتقد

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

نمی‌خواهند قبول کند که ممکن است خداوند از یک آیه چند معنا را اراده کند. یکی از مصادیق اعجاز قرآن همین دارا بودن مفاهیم صحیح گوناگون لایه لایه در آیات آن است. آیه توسط کسی فهم صحیح می‌شود و پس از رجوع به روایات فهمی عمیق‌تر از آن به دست می‌آید.

همچنین آیا در برخی آیات مثلا آیات الاحکام بدون رجوع به روایات معصومین امکان فهم دقیق و مراد جدی آیه وجود دارد؟ یا اینکه باید به روایات معصومین رجوع کرد؟

ج) هر کلامی اعم از قرآن و روایت و سخنان دیگر افراد، می‌تواند علاوه بر مراد استعمالی مراد جدی داشته باشد که از قرائن کلام به دست می‌آید و این درباره روایات هم صادق است. لذا اگر روایتی قرینه‌ای نداشت، همان مفاد استعمالی مراد است؛ ولی اگر قرائنی داشت حتما باید با کمک آنها مراد جدی روایت را کشف کرد. این قرائن می‌تواند روایتی دیگر و یا قرینه عقلی، تاریخی و ... باشد.

د) گفته شده که به زعم ما "نقش احادیث احراز مراد جدی خداوند از آیات قرآن است"، در حالی که ما گفته‌ایم یکی از کارکردهای حدیث این است، درحالی که احادیث علاوه بر کمک در کشف مراد جدی، در کشف معانی و مفاهیم عمیق‌تر، ارائه معانی باطنی، بیان مصداق و غیره نقش ایفا می‌کنند.

ه) در بخش آخر این نقد، این مطرح شده که آیا اقوال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عصر نزول هم کمک در کشف مراد جدی از آیات بوده است و اگر جواب مثبت است این با رابطه پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کفار و مشرکین سازگار نیست، زیرا آنان نبوت ایشان را قبول نداشتند و لذا ممکن نیست او را به عنوان مرجع تبیین قرآنش بپذیرند.

جواب این است که:

اولاً گفتیم همه آیات محتاج شرح و تبیین نیستند و برخی آیات ساده‌تر قرآن با

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

همان مفاد استعمالی که از لفظ عربی دریافت می‌شود قابل فهم هستند. چنین نبوده که کفار و مشرکین برای فهم هر آیه‌ای محتاج تبیین نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند. در تاریخ نمونه‌هایی را داریم که کافر یا مشرکی به محض شنیدن آیه‌ای از آیات قرآن، منقلب شده و حتی گاهی فقط با دیدن بلاغت و فصاحت آن ایمان آورده است. (ر.ک. معرفت محمدهادی، ص۳۵۲ تا ۳۵۶)

ثانیاً طبق نقل‌های تاریخی و روایی، مسأله رجوع به پیامبر بابت تبیین و فهم قرآن بارها اتفاق افتاده، ولی نه لزوما برای کفار. گاهی کسانی در فهم آیه‌ای به مشکل یا شبهه و سوال برخورد می‌کردند و سراغ پیامبر آمده و با کمک ایشان به فهم صحیح می‌رسیدند. نمونه معروف آن فهم آیه ۸۲ سوره انعام «الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُون» است که مردم، گمان کردند با ارتکاب به هر ظلمی از امنیت روز قیامت محروم خواهند بود. اما با رجوع و سوال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان آنان را به آیه ۱۳ سوره لقمان «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیم» ارجاع دادند و مردم به فهم صحیح آیه دست یافتند. (طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۵۰۶)

جواب نقد ۳) اولا ما هیچ‌گاه در مقاله نگفتیم که رفع همه اختلافات تفسیری منوط به رجوع روایات است! رجوع به روایات به همراه عقل سلیم بخشی از اختلافات را برطرف می‌کند؛ ثانیاً مجددا عرض می‌کنیم که فهم قرآن و کشف مراد جدی خداوند؛ تنها منوط به رجوع به روایات نیست بلکه روایات یکی از ابزار مهم فهم و کشف مراد هستند. ثالثاً اگرچه به دلایلی چون قوت و ضعف برخی روایات، اختلاف نظر در فهم دقیق معنا و مراد خود روایات، عدم وجود روایت ذیل بسیاری از آیات و غیره، برخی از اختلافات تفسیری باقی می‌ماند؛ اما این دلیل نمی‌شود که مانند برقعی تفسیر را بی‌نیاز از حدیث و رجوع به روایات تفسیری

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

بدانیم. ما قرآن و حدیث را به همراه هم دارای حجیت و مایه نجات می‌دانیم. دلایل زیادی بر حجیت سنت پیامبر و اهل بیت وجود دارد ازجمله اینکه قرآن می‌فرماید: «... وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/۴۴)

جواب نقد۴) ما مانند اغلب علمای شیعه معتقدیم ظواهر آیات قرآن حجت است و اینگونه نیست که بدون روایت نتوان از آیات قرآن برداشت کرد. (خوئی، سید ابوالقاسم، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ص۳۲۸) همچنین گفتیم ممکن است آیه‌ای معنایی را افاده کند و پس از رجوع به روایت ذیل آن، معنای دیگری به دست آید و هر دو معنا صحیح و قابل استناد باشند. اغلب مفسران از این آیه، حجیت سنت (و اقوال) پیامبر را استنباط کرده‌اند. مجددا عرض می‌کنیم ما مانند برخی اخباریون معتقد نیستیم که بدون روایت نباید از آیات قرآن برداشتی کرد، بلکه می‌گوییم نباید مانند برقعی و همفکرانش کلا تفسیر قرآن را بی‌نیاز از رجوع به روایات دانست. همچنین حجیت همه سخنان پیامبر مورد تأیید مسلمانان است و انکار آن مایه تعجب می‌باشد!

قرآن و حدیث با هم مایه هدایت است؛ افراط نسبت به حدیث جریان اخباری-گری را به وجود آورده و افراط نسبت به قرآن و انکار سنت جریان قرآنیون را به وجود آورده است، که هر دو مردود و غیر قابل پذیرش هستند و غالب مسلمانان افکار هر دو گروه را غیرقابل قبول می‌دانند.

جواب نقد ۵) متاسفانه منتقد محترم اصرار دارد ابتدا ما را به اخباری‌گری متهم کند، سپس به نقد ما بپردازد؛ لذا مجددا گفته است که مبنای ما بر این بوده که مراد جدی خداوند، بدون حدیث فهمیده نشود! حال آنکه اصلا ما در مقاله چنین نگفته‌ایم، بلکه با دقت در عبارات ما روشن می‌گردد که ما گفته‌ایم: «مهم آن است که معناداری جملات یا همان مفهوم بودن با فهم مقصود و مراد جدی گوینده تفاوت دارد و احادیث غالباً در بخش دوم کارآیی دارند... گاهی معنا و مفهوم آیات

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

روشن است، اما در کشف مراد جدی خداوند به توضیح معصوم نیازمند هستیم.» (محمدی فام، نبوی، سفینه، شماره ۵۹، تابستان ۹۷) برای بار چندم عرض می‌شود که اولاً آیات قرآن چند دسته‌اند و دسته‌ای از آیات ساده و همه فهم بوده و بدون وجود روایات نیز فهمیده می‌شوند. این آیات اغلب آیاتی هستند که مراد جدی‌شان همان مفاد استعمالی بوده و روایتی ذیل آن‌ها وجود ندارد. چنین آیاتی توسط اعراب جاهلی فهمیده و باعث هدایتشان می‌شد. ثانیاً ما نگفتیم همه آیات علاوه بر معنای استعمالی، لزوما مراد جدی دارند و کشف این مراد جدی هم فقط در روایات منحصر است، بلکه گفتیم ما در کشف مراد جدی خداوند به توضیح معصوم نیازمند هستیم و این عبارت ما انحصاری ندارد؛ قرائن زیادی هستند که در تعیین مراد جدی آیات نقش دارند که یکی از آن‌ها روایات معصومین علیهم‌السلام است.

برقعی تأکید دارد که چون اعراب جاهلی قرآن را می‌فهمیدند، پس امروز هم ما نیازی به تفسیر و روایات تفسیری نداریم؛ حال آنکه بسیاری از آیات قرآن برای همان اعراب قابل فهم نبوده و سراغ پیامبر یا برخی اصحاب چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا ابن عباس یا دیگران می‌رفتند و معنا و مراد آیه را از آنها می‌پرسیدند. آنقدر اقوال تفسیری از ابن عباس نقل شده که برخی معتقدند او کتاب تفسیری داشته است. (علوی مهر، حسین، آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران، ص ۲۶) براستی اگر انقدر آیات قرآن روشن بوده، ابن عباس برای چه و که تفسیر می‌گفته است؟

جواب نقد ۶) همین نوع برداشت‌های سطحی و غیرعلمی، جریان قرآنیون را می‌سازد. برقعی نیز از این روایت چنین استنباط کرده که همه سخنان امامان دارای صعوبت هستند و مشکل‌تر از قرآن‌اند (برای فهم)، پس نمی‌توانند مبین قرآن باشند. آیا کسانی که آشنایی به فقه الحدیث دارند، این حدیث را همین گونه که منتقد معنا کرده، معنا می‌کنند؟! آیا کسانی که به زبان عربی و علم لغت آشنایی دارند،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

می‌گویند ما هیچ چیز از سخنان اهل بیت نمی‌فهمیم، چون صعب و مستصعب است؟! واقعا این گونه برداشت‌های منتقد جای تعجب دارد. اما در پاسخ می‌گوییم:

اولاً با بررسی مجموع روایات با مضمون فوق به این نتیجه می‌رسیم که منظور امامان از چنین روایاتی صعوبت فهم احادیث نیست بلکه صعوبت تحمل احادیث است. در انتهای اکثر این روایات بحث ایمان یا تحمل احادیث مطرح گردیده به این معنا که سخنان ما دارای صعوبت حمل هستند (هرکسی نمی‌تواند آن را بپذیرد) و جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که امتحان پس داده، توان تحمل سخنان ما را ندارند (لَایَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَان). برخی نیز گفته‌اند منظور ولایت آنان و یا کمالات و فضائل آنان است که هرکسی نمی‌تواند آن را تحمل کند (برای اطلاع بیشتر به این مقاله رجوع کنید: تحلیل معنایی حدیث «ان امرنا صعب و مستصعب» نوشتهٔ مهدی حسن زاده، سید محمد مرتضوی، پژوهشنامه نهج البلاغه دوره ۳، شماره ۹، بهار ۱۳۹۴) و به هیچ وجه معنای روایت فوق، صعوبت تمامی احادیث نیست.

ثانیاً این استدلال برقعی (و حامیان او) خودشکن است؛ زیرا اگر فهم تمام سخنان امامان سخت و صعب است، چطور به راحتی این حدیث را فهمیده و با آن استدلال کرده‌اند؟

ثالثاً به فرض اینکه گفته ناقد محترم درست باشد و حدیث در روایت فوق در معنای مصدری آمده باشد و به مطلق گفتار اشاره داشته باشد، با قرائنی از جمله قرینه عقلی (این‌که به گواهی عقل قابل قبول نیست که فهم تمام سخنان امامان سخت باشد زیرا نقض غرض شده و جنبه هدایتی آنان مخدوش می‌گردد) و قرینه شهودی (این که شاهدیم بسیاری از سخنانشان براحتی فهمیده می‌شود) مکشوف می‌گردد که مراد جدی حدیث، مفاد استعمالی آن در لفظ نیست، بلکه مراد روایت، صعوبت برخی احادیث می‌باشد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

جواب نقد ۷) باز از زبان ما گفته شده که فهم «مراد جدی» همه آیات را معلق و منوط به روایات کرده‌ایم و گفته‌ایم مراد جدی خدا بدون روایات، فهمیده نشود، پس قرآن بی‌روایات روشن نیست؛ در حالی که چنین نیست و نظر دقیق ما در سطور بالا به تفصیل و به کرات شرح داده شده است.

جواب نقد ۸) فهم مراد جدی خداوند گاهی بدون روایت برای آیه‌ای به دست می‌آید و گاهی هم با روایت برای آیه‌ای دیگر. تحکیم متشابهات هم راه‌هایی دارد چون برای رجوع به عقل و آیات دیگر، یکی از راه‌ها هم رجوع به روایات است. پس اینگونه نیست که بدون روایات، قرآن نامفهموم باشد. اگر ناقد محترم نظرات استاد آیت الله جوادی آملی را در این زمینه در جلد اول تفسیر تسنیم مطالعه بفرمایند، احتمالا قانع و روشن خواهند شد.

جواب نقد آخر) متاسفانه اکثر نقدهای ناقد محترم به عدم فهم ایشان از مفهموم "مراد جدی" و آن چیزی که ما درباره آن در مقاله خود گفته‌ایم، برمی‌گردد. در سطور فوق تلاش شد تا نظر ما در این خصوص به تفصیل و با ادله بیان گردد که از تکرار آن صرفنظر می‌کنیم و به همان مطالب بیان شده اکتفا می‌کنیم. در پایان قضاوت را به خوانندگان می‌سپاریم.

بخش سوم: پاسخ به نقد مقاله خانم اقارب پرست

منتقد با لحن غیر منطقی مقاله را "تلاشی بی‌ثمر" خوانده و یا واژه «کذب» در مورد مؤلف بکار برده، که این نشان دهنده برخورد غیر علمی اوست.

پاسخ نقد شماره ۱: مولف قصد بررسی روش تفسیری برقعی در دو کتاب «تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن» و «احکام القرآن» و تناقضات وی را داشته است و اگر برقعی در کتب دیگرش ادعاهای دیگری داشته، نشان دهنده تناقض گویی بیشتر ایشان است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

پاسخ نقد شماره ۲: دقیقا این هم سندی است بر اشکال به روش برقعی آنجا که ادعا کرده: «آنچه مایحتاج بشر بوده از معارف و احکام، همه و همه در قرآن بیان شده است و باید زحمت کشید و از آن استخراج نمود.» این تناقض‌ها و موارد دیگر که در مقاله ذکر شده، نشان می‌دهد برقعی هر جا به صلاحش باشد، به نظریه قرآن بسندگی پای بند است و هر جا به صلاحش نباشد خیر. و به نظر می‌رسد منتقد بجای نقد علمی، با مقاله بطور گزینشی برخورد نموده و برداشت‌های نادرستی داشته است.

پاسخ نقد شماره ۳: مطابق مقاله، برقعی در چند جا از دو کتاب مورد بحث، ادعای قرآن بسندگی داشته است؛ ازجمله در کتاب احکام القرآن این جمله را آورده: «قرآن تمام محکمات و متشابهاتش قابل فهم و ترجمه می‌باشد.» و اگر در این کتاب ادعا کرده که مجملات را نیز از خود قرآن می‌توان استخراج کرد و بر مبنای همین نیز کل معارف و احکام را خواسته از قرآن استنباط کرد و کتاب احکام القرآن را تدوین نموده، تناقض در ادعاهای برقعی در دو کتاب اوست. اتفاقاً این نقد منتقد، باز دلیل دیگری بر تضادهای ادعا و روش برقعی است.

پاسخ نقد شماره ۴: این ادعای شماست، در حالی که خود برقعی گفته: «آنچه مایحتاج بشر بوده از معارف و احکام، همه و همه در قرآن بیان شده و باید زحمت کشید و از آن استخراج نمود؛ ولی عده‌ای از مردم بی‌اطلاع، زحمت نکشیده می‌گویند: کجای قرآن گفته نماز واجب پنج است؟ کجای قرآن فلان چیز را گفته؟ باید به ایشان گفت: بلی خدا دروغ نگفته، همهٔ اینها در قرآن هست. تو نمی‌توانی استخراج کنی، تو دانشت کم است و از قرآن بی‌خبری، بیا کتاب احکام القرآن را بخوان تا مطلع شوی...» (احکام القرآن، صفحه ۱۶)؛ بنابراین از نظر برقعی قرآن بسندگی شامل همه چیز است نه فقط در تفسیر. بطور کلی هدف مقاله، نشان دادن و ترسیم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]

روش تفسیری برقعی در دو کتاب «تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن» و «احکام القرآن» بود که دو نقد مبنایی و علی المبنا به آن وارد شد. نقد علی المبنا که بر اساس مبنای مورد پذیرش برقعی است ـ که شواهدی از مقدمه و متن دو کتاب مذکور آورده شد ـ اما برقعی بر روش مدعایش، متعهد نبوده (با ذکر شواهد) و نشان دهنده تزلزل فکری و عدم ثبات روشی اوست. و نقد مبنایی که بر پایه اصول مورد قبول سایر مسلمانهاست، عدم توجه برقعی به سنت نبوی است که شاهد مثال آن آیات الاحکام و چگونگی تفسیر این آیات است.

انتظار می‌رفت منتقد محترم، مقاله و شواهد آن را با دقت بیشتری مورد بررسی علمی قرار می‌داد... و من الله التوفیق.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-08]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.62.11.3]